

پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
فصلنامه علمی علوم انسانی

مقالات



شپوہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نگاهی به خدانشناسی یهود در قرآن مجید

عبدالرحیم سلیمانی*

اشاره

قرآن مجید خدانشناسی یهود را در کنار دیگر تمالیم، متون مقدس و شخصیت‌های این دین، مطرح کرده و درباره آن داوری کرده است. با اینکه قرآن اصل خدانشناسی یهودی را مورد تأیید قرار داده است، اما در عین حال اموری را در این باره به یهودیان نسبت داده و آنان را مورد مؤاخذه قرار داده است. قرآن مجید به یهود نسبت می‌دهد که عزیر را پسر خدا خوانده‌اند، عالمانشان را رب خود گرفته‌اند، خود را فرزند خدا دانسته‌اند، خدا را فقیر و خود را غنی خوانده‌اند، و به خدا نسبت بخل داده‌اند. برخی این پرسش را مطرح می‌کنند که یهودیان در کجا به چنین چیزی قائل بوده‌اند. آنان بر این باورند که این موارد، یا برخی از آنها را نمی‌توان در متون موجود یهودی یافت. این نوشتار در پی آن است که با بررسی موارد مطرح شده در قرآن، به این پرسش پاسخ دهد، که آیا موارد فوق به گونه‌ای است که باید حتماً در متون یهودی ردپایی از آنها پیدا کرد و اگر این گونه است آیا در این متون وجود دارد؟

مقدمه

یهودیت و یهودیان بیش از هر دین و قوم دیگری در قرآن مجید مورد توجه قرار

گرفته‌اند. شخصیت‌های مهم، حوادث تاریخی، قوم اسرائیل، عقاید و اعمال یهودیان و نیز متون مقدس یهودی مکرر در قرآن مطرح شده، مورد داوری قرار گرفته و تأیید و تصدیق شده یا اینکه مورد نقد قرار گرفته‌اند. مسلماً یکی از بحث‌های محوری، که اتفاقاً مواضع دو دین در آن بیش از هر چیز دیگری به هم نزدیک است، بحث خداشناسی است. خداشناسی این دو دین به حدی به هم نزدیک است که می‌توان آن را از مشترکات این دو به حساب آورد. قرآن مجید یهودیان را در کنار مؤمنان و حتی در صدر لیست اقوامی قرار داده است که به خدا ایمان دارند.^۱ همچنین قرآن کریم با اشاره به این وجه اشتراک، یعنی یگانه‌پرستی و پرهیز از شرک، از پیروان این دو دین خواسته است تا بر مبنای این کلمه مشترک، به همگرایی روی آورند.^۲

قرآن مجید در آیات متعددی متون مقدس یهودی را تصدیق کرده است. در بسیاری از این آیات آمده است که قرآن یا پیامبر کتاب‌های موجود در نزد یهودیان زمان ظهور اسلام را تصدیق می‌کنند. همان‌طور که برخی از مفسران قرآن نیز گفته‌اند کتابی که آن زمان در دست یهودیان بوده همین کتابی است که اکنون وجود دارد؛^۳ چراکه اولاً نسخه‌های خطی متون یهودی مربوط به چند قرن قبل از اسلام که در موزه‌ها نگهداری می‌شوند تفاوتی با نسخه‌های فعلی ندارند^۴ و ثانیاً منطقه حجاز در هیچ زمانی آن‌چنان مرکزی در یهودیت نداشته است که بتواند کتاب را تغییر دهد و این تغییر باعث شود که کتاب در سایر مراکز علمی یهود — که در دیگر نقاط جهان بودند — تغییر کند؛ پس قرآن همین کتاب موجود را تصدیق کرده است. اما کسی که قرآن و تورات و دیگر قسمت‌های عهد قدیم را می‌خواند به روشنی می‌یابد که این دو کتاب از تمام جهات هماهنگ نیستند؛ مثلاً داستان زندگی شخصیت‌های مشترک (مانند موسی، هارون، سلیمان و...) در این دو متن، بسیار متفاوت و حتی در تضادند. برخی از مفسران برآن‌اند که اگر قرآن این متون را تصدیق کرده است به سبب وجود اصول عقیدتی اساسی از قبیل خداشناسی و توحید در آنهاست.^۵ مسلم است که اصل اساسی و زیربنایی اسلام

۱. رک: بقره: ۶۲؛ مائده: ۶۹.

۲. رک: آل عمران: ۶۴.

۳. رک: طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۱۹۷-۱۹۸ و ج ۵، ص ۳۴۲.

۴. رک: و.م. میلر، تاریخ کلیسای قدیم، ص ۱۷۷؛ جان الدر، باستان‌شناسی کتاب مقدس، ص ۱۱۶.

۵. رشید رضا، المنار، ج ۱، ص ۲۹۱ و ۳۸۰.

که بیش از هر چیز دیگری مورد تأکید قرار گرفته خداشناسی و توحید است؛ پس اگر کتابی مورد تصدیق قرآن قرار گرفته باشد، هرگز نمی‌تواند خداشناسی‌ای را ارائه کند که با خداشناسی قرآن تفاوت اساسی داشته باشد. مطالعه عهد قدیم موجود نیز نشان می‌دهد که قرآن مجید در خطوط اساسی خداشناسی با این متون اختلاف زیادی ندارد. با این حال قرآن مجید درباره خداشناسی یهود یا اموری که به گونه‌ای با خداشناسی ارتباط پیدا می‌کند، نکاتی را بیان کرده و اموری را به یهودیان نسبت داده و آنها را رد کرده است. یک یهودی می‌تواند بپرسد که ما در کجا چنین اعتقادی داشته‌ایم یا چنین سخنی را گفته‌ایم. در نتیجه این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان سندی در تأیید اموری که قرآن مجید به یهودیان نسبت داده است یافت؟ در این نوشتار برآنیم که به این موضوع، یعنی نقدهای قرآن بر خداشناسی یهود، پردازیم و شبهات موجود در این باره را طرح و بررسی نماییم. بحث را در چند محور پی می‌گیریم؛ ابتدا موارد را مطرح کرده، سپس به بحث‌هایی مقدماتی می‌پردازیم و پس از آن با تفصیل بیشتر به بررسی موارد خواهیم پرداخت.

الف) آیاتی که خداشناسی یهود را نقد کرده‌اند

آیات مورد بحث، گاهی مستقیماً درباره خدا و صفات او هستند، گاهی درباره انسان‌هایی که درباره آنها غلوشده سخن می‌گویند و گاهی به رابطه کل یهودیان با خدا — که به صورتی متفاوت از دیگر انسان‌ها تصویر شده است — می‌پردازند. این آیات به قرار زیرند:

۱. «و قالت اليهود عزیر ابن الله و قالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بافواههم یضاهون قول الذین کفروا من قبل...؛ یهود گفتند: "عزیر پسر خداست" و نصاری گفتند: "مسیح پسر خداست". این سخنی است [باطل] که به زبان می‌آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند شباهت دارد» (توبه: ۳۰).

عزیر کیست؟ کسی به این نام در تاریخ یهود و متون مقدس آنان ناشناخته است. در کجا چنین شخصیتی پسر خدا خوانده شده است؟

۲. «اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله و المسيح ابن مريم و ما امروا الا لیعبدوا الها واحدا...؛ اینان [اهل کتاب] دانشمندان و راهبان خود را و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند...» (توبه: ۳۱)

جا دارد که یهودیان برسند ما کجا به احبار یا دانشمندان خود نسبت الوهیت داده‌ایم؟ مجموعه عهد قدیم به صورت مفصل داستان زندگی پیامبران و شخصیت‌های قدیم را آورده است و شخصیت و زندگی عالمان یهودی نیز در کتاب تلمود به تفصیل بیان شده است. در کجای این مجموعه، عالمان دین الوهیت یافته‌اند؟

۳. «و قالت اليهود و النصاری نحن ابناء الله و احبازه قل فلم يعذبکم بذنوبکم بل انتم بشر ممن خلق یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله ملک السموات و الارض و ما بینهما و الیه المصیر؛ و یهودیان و مسیحیان گفتند: "ما پسران خدا و دوستان او هستیم." بگو: "پس چرا شما را به کیفر گناهانتان عذاب می‌کند؟ [نه] بلکه شما بشری از جمله کسانی هستید که آفریده است. هر که را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و آنچه در آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو می‌باشد از آن خداست و بازگشت همه به سوی اوست» (مائده: ۱۸).

آیا یهودیان خود را پسر خدا خوانده‌اند؟ اگر خوانده‌اند به صورت تشریفی خود را پسر خدا خوانده‌اند یا به صورت واقعی؟ آیا قرآن پسر بودن تشریفی برای خدا را نیز رد می‌کند؟ اینها سؤالاتی هستند که در ذیل این آیه باید به آنها پرداخت.

۴. «لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء سنکتب ما قالوا و قتلهم الانبیاء بغیر حق؛ مسلماً خدا سخن کسانی را که گفتند: "خدا نیازمند است و ما توانگریم" شنید. به زودی آنچه را گفتند و به ناحق کشتن آنان پیامبران را، خواهیم نوشت» (آل عمران: ۱۸۱).

از اینکه قتل انبیا را نیز به قائلین این قول نسبت داده و نیز با توجه به آیات دیگر قرآن و شأن نزولی که برای این آیه گفته‌اند، معلوم می‌شود که منظور از کسانی که خدا را فقیر و خود را غنی دانسته‌اند یهودیان هستند. حال سخن این است که آیا چنین چیزی در تاریخ یا در متون مقدس آنان نقل شده است؟ چرا قرآن چنین چیزی را به آنان نسبت می‌دهد؟

۵. «و قالت اليهود ید الله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء؛ و یهود گفتند: "دست خدا بسته است." دست‌های خودشان بسته باد. و به [سزای] آنچه گفتند از رحمت خدا دور شوند. بلکه هر دو دست او گشاده است، هرگونه بخواهد می‌بخشد» (مائده: ۶۴).

آیا این ادعا با خداشناسی یهود مطابقت دارد که خدا را فقیر بخوانند یا اینکه

دست‌های خدا را بسته بدانند؟ در کجا می‌توان شهادی بر این یافت که یهودیان چنین چیزی را گفته‌اند و اساساً مقصود قرآن مجید چیست؟

ب) چند نکته مقدماتی

قبل از ورود به بحث و بررسی یکایک آیات باید به چند نکته مقدماتی اشاره کنیم:

۱. در ذیل آیات فوق یک سؤال مکرر مطرح شد و آن اینکه آنچه قرآن مجید به یهود نسبت می‌دهد در کدام یک از منابع آمده است؟ آیا در جایی از متون مقدس یهودی به این مطالب اشاره شده است؟ آیا شواهد تاریخی دیگری برای آنها وجود دارد؟ باید به یک نکته مهم توجه داشت و آن اینکه پیروان ادیان مختلف عموماً متون مقدس خود را وحی و الهام می‌دانند. معنای این سخن این است که مطالب آن کتاب از منبعی آسمانی و فوق‌زمینی گرفته شده و در واقع خداوند که فراتر از محدودیت‌های مکانی و زمانی است این مطالب را مستقیماً به پیامبر یا مؤسس آن دین الهام و وحی کرده است. پس نمی‌توان به پیروان یک دین گفت که منبع مطالبی را که در این متون آمده است نشان بدهید. قرآن مجید حوادث تاریخی‌ای را نقل کرده است که مربوط به چند هزار سال قبل از خودش هستند؛ در نظر فرد مؤمن مقدس بودن و وحیانی بودن قرآن به آن است که این وقایع را از نفس واقعه — و نه از منبعی دیگر — نقل می‌کند. آری، گاهی نقادان جدید کتاب مقدس و کسانی که در عصر روشنگری به نقد تاریخی اعتقاد داشتند و می‌گفتند همه حوادث این جهان را می‌توان و باید در خود این طبیعت و با استفاده از حوادث دیگر تبیین کرد، مدعی بودند که باید در پی کشف منبع مطالب نقل شده در متون مقدس بود؛ علت این ادعا و سخن آنان این بود که جهان‌بینی آنان وجود ماورای طبیعت و دخالت ماورا در طبیعت را بر نمی‌تابید و در واقع هر متن و هر نوشته‌ای را زمینی می‌دانستند.^۱ اما برای مؤمن به یک دین سؤال از منبع مطالب متن مقدس آن دین سؤالی درون‌متناقض است؛ این سؤال به این معناست که متن مقدس تو زمینی است و الهامی و وحیانی نیست.

۱. رک: دان کیویت، دریای ایهان، فصل‌های سوم و چهارم؛ محمد مجتهد شبستری، هرمنوتیک، کتاب و سنت، ص ۱۶۱-۱۶۳.

البته در دو صورت طرح سؤالاتی این‌گونه ممکن است. یکی اینکه خود متن به گونه‌ای باشد که نشان دهد از منابعی استفاده کرده است؛ برای مثال نقادان جدید از خود تورات و حوادث نقل‌شده در آن به صورتی قابل دفاع کشف کرده‌اند که نویسنده تورات از چهار منبع استفاده کرده است. آنان می‌گویند تورات بارها ماجراهای مختلف را دوبار و به دو صورت کاملاً متفاوت و ناسازگار نقل کرده است. کسی که سه باب اول سفر پیدایش را مطالعه کند به روشنی درمی‌یابد که دو روایت کاملاً متفاوت و ناسازگار از خلقت انسان در این کتاب آمده است. این دانشمندان با استفاده از نام‌های خدا، محتوا، زبان و... به صورت روشنی این ادعا را مستدل کرده‌اند که تورات از منابعی استفاده کرده است.^۱ بحثی مشابه درباره منابع اناجیل هم‌نوا (متی، مرقس و لوقا) نیز مطرح است.^۲ به هر حال در این موارد خود متن نشان می‌دهد که از منابعی استفاده کرده است و نقادانی که چنین بحث‌هایی را مطرح می‌کنند خطا نکرده‌اند. فرق است بین اینکه گفته شود از متن برمی‌آید که از منابعی استفاده کرده است و اینکه گفته شود باید برای هر مطلبی که در متن مقدس آمده است منبعی ارائه داد.

صورت دیگر آن است که در متن مقدس حادثه‌ای تاریخی نقل شده باشد و این نقل با تاریخ مکتوب ناسازگاری آشکار داشته باشد. در اناجیل آمده است که به هنگام صلیب عیسی، تاریکی مطلق ربع مسکون را فرا گرفت.^۳ دانشمندان حق دارند بگویند که از چند قرن قبل از میلاد مسیح در امپراتوری روم همه حوادث طبیعی و خسوف‌ها و کسوف‌ها ثبت شده‌اند. سه ساعت تاریکی مطلق در کل زمین یک حادثه بسیار عجیب است و از طرفی ماجرای صلیب در زمانی رخ داده که در بسیاری از نقاط جهان حوادث ثبت می‌شده است. چگونه است که در هیچ اثری به آن اشاره نشده است؟^۴ البته این حادثه فراگیر جهانی با معجزات جزئی‌ای که ادیان مدعی‌اند در گوشه‌ای رخ داده‌اند متفاوت است. و باز این سخن با این ادعا که باید برای هر حادثه‌ای که در متون مقدس نقل شده است منبعی آورد متفاوت است.

۱. الفغالی، بولس، المدخل الی الکتاب المقدس، ج ۲، ص ۱۶-۳۹؛ Arthaz Cohen, *Contemporary Jewish Religious Thought*, p. 36-39

2. M. Eliade, *The Encyclopedia of Religion*, v. 2, p. 189.

۳. رک: انجیل متی، ۲۷: ۴۵؛ مرقس، ۱۵: ۳۳؛ لوقا، ۲۳: ۴۴.

۴. رک: آرچیبالد رابرتسون، عیسی اسطوره یا تاریخ، ص ۱۴.

سخن یا درباره قرآن و حوادثی است که این کتاب نقل کرده است. به اعتقاد مسلمانان قرآن مجید هرگز مطالب خود را از متون مقدس یهودی-مسیحی یا هیچ منبع تاریخی دیگری نقل نمی‌کند؛ حتی قرآن مدعی است که روایت صحیح امور مورد اختلاف همین یهودیان را نیز نقل می‌کند: «ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون؛ همانا این قرآن برای بنی اسرائیل بیشتر اموری را که در آنها اختلاف کرده‌اند بازگویی می‌کند» (النمل: ۷۶). به اعتقاد مسلمانان، قرآن نفسِ واقعه را نقل می‌کند نه اینکه مطالب خود را از منابعی دیگر گرفته باشد؛ بنابراین هیچ مسلمانی بر خود لازم و روا نمی‌داند که برای حوادث نقل شده در قرآن مجید منبع ارائه کند.

البته در یک مورد لازم است که برای ادعای قرآن منبع ارائه شود و آن جایی است که قرآن مجید از تورات و انجیل زمان خود، که همان تورات و انجیل فعلی است،^۱ مطلبی را نقل می‌کند. نمونه آن این آیه است: «الذین یتبعون الرسول النبئی الامی الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة و الانجیل؛ کسانی که تبعیت می‌کنند از رسول نبی درس نخوانده‌ای که او را در تورات و انجیلی که نزدشان است می‌یابند» (الاعراف: ۱۵۷). از این آیه برمی‌آید که بشارت به پیامبر اسلام در تورات و انجیل زمان پیامبر بوده است. پس مسلمانان موظف‌اند که این بشارت را در این دو کتاب نشان دهند.^۲

در پایان باید به این نکته اشاره کنیم که قرآن مجید حوادث متعددی را نقل کرده است که در متون دیگر موجود نیست و نیز حوادث متعدد یا زندگی افراد متعددی را نقل کرده است که با آنچه در متون دیگر نقل شده کاملاً متفاوت است. بنابراین قرآن مجید از متون یهودی یا مسیحی نقل نمی‌کند تا کسی بگوید که منبع آن چیست.

۲. فرق است بین یهود و یهودیت. مقصود از یهود، که قرآن مجید بارها آن را به کار می‌برد، یک قوم و ملت است؛ اما یهودیت یک دین است. ممکن است چیزی به یهودیان نسبت داده شود اما همان چیز را نتوان به یهودیت نسبت داد. یهودیان در زمان موسی گوساله‌پرستی کردند و این واقعه را هم قرآن و هم تورات نقل کرده‌اند. تورات می‌گوید بنی اسرائیل غیر از موسی و یوشع بن نون و قرآن می‌گوید بنی اسرائیل غیر از

۱. رک: طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۱۹۷-۱۹۸ و ج ۵، ص ۳۴۲.

۲. برای مطالعه درباره این آیه و بشارت‌های در تورات و انجیل، رک: فصلنامه هست آسمان، شماره ۱۶، «قرآن کریم و بشارت‌های پیامبران»، از همین نویسنده.

موسی و یوشع و هارون گوساله‌پرستی کردند.^۱ بنا بر هر دو کتاب، بنی‌اسرائیل گوساله را به جای خدا پرستیدند؛ اما هرگز نمی‌توان گوساله‌پرستی را به یهودیت نسبت داد؛ چراکه در هر دو کتاب آمده است که خدا و نیز موسی از این عمل ناراضی بوده و قوم را مجازات کردند؛ متن مقدس یهودی نیز این عمل را ناروا شمرده، محکوم می‌کند. بنابراین نسبت‌دادن گوساله‌پرستی به یهود درست است: «یهود گوساله پرستیدند»؛ اما نسبت‌دادن این امر به یهودیت جایز نیست و در واقع «یهودیت گوساله‌پرستی را رد می‌کند». ممکن است عملی با اصول اساسی یهودیت و اموری که در متون مقدس این دین مورد تأکید قرار گرفته است ناسازگار باشد، ولی بتوان همان عمل را به یهودیان (یهود) نسبت داد. پس این سخن که چگونه قرآن مجید اعتقادات یا اقوالی را به یهودیان نسبت داده است که با اصول مسلم این دین و متون مقدس آن ناسازگارند، ایراد بجایی نیست. متون مقدس یهودی نشان می‌دهند که اکثریت قاطع یهودیان بارها کارهایی را انجام داده یا اعتقاداتی داشته‌اند که انبیای الهی با آن اعمال و اعتقادات مخالف بوده و مبارزه می‌کرده‌اند.

آری، اگر عملی را بنی‌اسرائیل انجام داده‌اند و متون مقدس نشان دهند که خدا و موسی، به‌عنوان مؤسس این آیین، و یا سایر انبیا به این عمل راضی بوده یا به آن فرمان داده‌اند، می‌توان این عمل را هم به بنی‌اسرائیل (یهود) و هم به یهودیت نسبت داد. نمونه آن این ادعا است که «بنی‌اسرائیل مصریان را غارت کردند». این جمله حادثه‌ای را حکایت می‌کند که در شب مهاجرت بنی‌اسرائیل از مصر رخ داده است. پیش از فرار از مصر، خداوند از موسی می‌خواهد که به بنی‌اسرائیل نیز دستور دهد که هر چه می‌توانند زیورآلات و اشیای قیمتی از همسایه‌های خود بگیرند و بنی‌اسرائیل نیز چنین می‌کنند و به دستور موسی هنگام خروج از مصر، آنها را با خود می‌برند.^۲ بنابراین می‌توان چنین برداشت کرد که «یهودیت رد امانت به غیریهودیان را لازم شمرده و یهودیان رد امانت نکرده‌اند». این در صورتی است که — همان‌طور که ظاهر عبارت گویای آن است — بنی‌اسرائیل این اشیا را از باب عاریه و امانت گرفته باشند؛ اما اگر بعد از نزول بلاها و ترسیدن قبطی‌ها، بنی‌اسرائیل از آنان خواسته باشند که هر چه می‌خواهیم به ما بدهید

۱. رک: خروج، باب ۳۲، طه: ۸۵-۹۷.

۲. خروج، ۱۲: ۳۵-۳۶.

تا برویم، باز این مشکل را دارد که جمع‌آوری مال به هر وسیله را توجیه می‌کند. البته این عملی است که قرآن مجید برای مسلمانان جایز نمی‌داند و انبیای الهی را از آن مبرا می‌داند.

۳. در نقل حوادث تاریخی یا نسبت‌هایی که به یهود داده شده است گاهی نام اشخاصی مطرح می‌شود. ممکن است گفته شود که این نام خاص کیست و اساساً آیا در تاریخ یهودیت چنین شخصی وجود داشته است؟ گاه این نام خاص با یکی از شخصیت‌های یهودی که تلفظ نام او شبیه یا نزدیک این نام است یکی گرفته می‌شود؛ آن موقع این بحث پیش می‌آید که آیا نسبتی که قرآن مجید به این فرد — که زندگی او در کتاب مقدس آمده — داده است درست است یا نه؟ نمونه آن، فردی است که در یکی از آیات مورد بحث ما آمده است، یعنی «عزیر». برخی عزیر را همان عزرای معروف دانسته‌اند که در عهد قدیم در دو کتاب عزرا و نحمیا به تفصیل درباره او سخن رفته است و در این باره بحث کرده‌اند که کجا و چگونه یهودیان او را پسر خدا خوانده‌اند و احیاناً یهودیان می‌گویند ما عزرا را پسر خدا خوانده‌ایم.^۱

سخن ما در اینجا این است که وقتی اسامی به زبان‌های دیگر منتقل می‌شوند چنان متفاوت می‌شوند که تطبیق آنها بر همدیگر مشکل است؛ مثلاً شائول یک اسم یهودی معروف است. یکی از شخصیت‌های بسیار معروف و بسیار مؤثر صدر مسیحیت به همین نام بوده است. تلفظ یونانی شائول، «سولس» است که در یونانی معنای «مرد خنثی» می‌دهد و چون این معنا خوب نبود شائول نام خود را به «پولس» تغییر داد. در عهد قدیم نیز شخصیتی به همین نام وجود دارد. او در زمان سموئیل نبی می‌زیسته و اولین پادشاه بنی اسرائیل بوده است. نام این شخصیت در قرآن مجید «طالوت» است. نام پدرزن موسی در تورات «رعوئیل» و «یترون» است؛^۲ اما در سنت اسلامی معروف است که نام پدرزن موسی «شعیب» بوده است. و نام پیامبر معاصر عیسی یحیی و نام یکی از حواریان عیسی یوحنا است؛ اما این دو نام در واقع یک نام هستند — جالب آنکه همین نام در انگلیسی «جان» و در فرانسه «ژان» تلفظ و کتابت می‌شود. اما از آنجا که این نام از دو طریق به زبان‌های عربی و فارسی وارد شده است به این دو صورت تلفظ و

1. *Encyclopaedia Judaica*, v. 6, p. 1106-7.

۲. رک: خروج، ۲۸ و ۳:۱.

نوشته می‌شود که البته هیچ‌کدام شباهتی با «جان» انگلیسی یا «ژان» فرانسوی ندارند. یوشع، یوشوع، یهوشوع، یسوع، عیسی و جیزس همه یک نام‌اند، پُل همان نام یونانی پولس است که در عربی «بولس» تلفظ می‌شود، جیکوب و جیمز همان یعقوب هستند، جوب همان ایوب است، الکساندر همان اسکندر است، پیتر و پطُر همان پطرس هستند و... .

به هر حال سخن این است که اگر در هر دو کتاب به پدرزن موسی اشاره نشده بود، هرگز کسی «رعوثیل» و «یترون» را با «شعیب» مطابقت نمی‌داد و اگر داستان حکومت «شائول» یا «طالوت» در هر دو کتاب نیامده بود هرگز کسی آنها را بر هم تطبیق نمی‌کرد؛ کما اینکه فارسی‌زبانان و عربی‌زبانانی که در این زمینه مطالعه ندارند هرگز نمی‌توانند حدس بزنند که یحیی و یوحنا یک نام است و یا «ژان» و «جان» همان نام است و... .

حال که این‌گونه است، پی‌گیری نام خاص کار چندان درستی نیست و چه بسا به نتیجه هم نمی‌رسد و اصولاً تطبیق دو اسمی که لفظاً مشابه‌اند چندان کار صحیحی نیست. نمونه آن، نام «سامری» است که در قرآن مجید در ماجرای گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل آمده است. در روایت توراتی این ماجرا نه تنها نامی از شخصیتی به نام «سامری» نیامده، بلکه جایی نیز برای چنین فردی باز نیست؛ چراکه در این کتاب، هارون است که گوساله را ساخته و مردم را دعوت به گوساله‌پرستی کرده است.^۱ اما در قرآن مجید غیر از موسی و هارون سخن از فرد دیگری به نام «سامری» است؛ او گوساله‌زرین را ساخته است و هارون نه تنها در این امر شرکت نداشته که با سامری مبارزه کرده است و حتی نزدیک بوده که در این راه جان خود را از دست بدهد.^۲ حال گاهی این پرسش مطرح می‌شود که «سامری» کیست؟ و چرا نام او در تورات نیامده است؟ گاهی گفته می‌شود «سامری» به معنای اهل سامره است. سامره شهری بوده که (قرن‌ها پس از حضرت موسی) پس از حضرت سلیمان هنگامی که کشور بنی‌اسرائیل به دو کشور شمالی و جنوبی تقسیم گردید، پایتخت کشور شمالی بود. پس از مدتی کشور شمالی، که اسرائیل نام داشت، به دست آشوریان ویران شد و ده سبط از

۱. رک: خروج، باب ۳۲.

۲. رک: طه: ۸۵-۹۷.

بنی اسرائیل که ساکن در آن بودند از بین رفتند یا در اقوام دیگر حل شدند. بازماندگان آنان را سامریان می‌گفتند. اینان چون عقاید خاصی داشتند، گاهی یک فرقه یهودی به حساب می‌آیند. گفته می‌شود سامری که در قرآن آمده یعنی اهل سامره یا از گروه سامریان؛ اما مشکل این است که چنان‌که گفته شد این شهر و این فرقه مربوط به چند قرن پس از حضرت موسی است.^۱

باروخ اسپینوزا برای اثبات اینکه تورات به دست موسی نوشته نشده بلکه قرن‌ها پس از او نوشته شده است، شواهد و دلایلی را از خود تورات نقل می‌کند. یکی از این شواهد، استدلال به تغییر نام‌ها در خود عهد قدیم است. این دلیل اسپینوزا به روشن‌تر شدن بحث ما کمک می‌کند. او می‌گوید که در سفر پیدایش، باب ۱۴، شماره ۱۴ آمده است: «ابراهیم دشمنان خود را تا «دان» تعقیب کرد». اما در کتاب دیگری که در عهد قدیم بعد از اسفار پنج‌گانه آمده و سفر داوران نام دارد و حوادث مربوط به ده‌ها سال پس از موسی را نقل می‌کند، آمده است که سبط دان (از اسباط بنی اسرائیل) به شهری حمله کرده، آن را فتح کردند، و نام آن را که «لایش» بود تغییر دادند و نام «دان» را که جد خودشان و پسر یعقوب بود بر آن گذاشتند.^۲ سخن اسپینوزا این است که در زمان موسی شهری به نام «دان» در آن منطقه نبوده و نام آن شهر در آن زمان «لایش» بوده است؛ بنابراین تورات پس از تغییر یافتن نام شهر، یعنی مدت‌ها پس از مرگ موسی، نوشته شده است.^۳

آیا ماجرای که در قرآن مجید آمده است مانند شهر «دان» و «لایش» است؟ نام فردی [سامری] در قرآن مجید آمده که در تورات نیامده و بعدها نام شهری شبیه این نام در عهد قدیم آمده و نیز فرقه‌ای شبیه این نام در تاریخ پیدا شده است. آیا می‌توان گفت که ضرورتاً «سامری» یعنی اهل سامره؟ از لحن قرآن مجید واضح است که سامری نام فرد بوده است. اینکه این نام در داستان تورات جایی ندارد و فردی به این نام یا هر نام دیگر در ساختن گوساله نقشی ندارد درست است. اما قبلاً گذشت که به

۱. *Encyclopaedia Judaica*, v. 14, p. 757.

۲. رک: داوران، ۱۸: ۲۹.

۳. رک: اسپینوزا، باروخ، «مصنف واقعی اسفار پنج‌گانه»، ترجمه علیرضا آل برویه، در *فصلنامه هفت آسمان*، ش ۱، ص ۱۰۶.

اعتقاد مسلمانان، قرآن مجید حوادث تاریخی را از تورات و کتاب دیگری نقل نمی‌کند و بسیاری از ماجراهایی که در هر دو کتاب نقل شده تفاوت بسیار جدی دارند؛ پس اینکه نام سامری در تورات نیامده یا داستان به گونه دیگری نقل شده است هیچ اشکالی به قرآن وارد نمی‌کند. حتی اینکه در سراسر تورات نام «سامری» دیده نمی‌شود و اساساً این نام در زبان عبری نامأنوس است نیز ضرری نمی‌زند، چون گفته شد نام‌ها در زبان‌های مختلف چنان تغییر می‌کنند که هیچ شباهتی با هم ندارند؛ البته در تورات فردی اسرائیلی به نام زمری^۱ وجود دارد که به خاطر فساد کشته شده است.^۲ برخی او را با سامری تطبیق داده‌اند.^۳

اما در همین داستان گوساله‌سازی نکته مهم دیگری وجود دارد که با بحث اصلی این نوشتار، یعنی «نگاه قرآن به خداشناسی یهود» مرتبط است. در روایت تورات از ماجرای گوساله‌پرستی، بدون تردید، مقصر اصلی شخص هارون است. موسی خود هارون را به رهبری قوم گماشته و به مردم سفارش کرده است که از او اطاعت کنند و سپس به بالای کوه رفته است. هارون به جای هدایت مردم، به درخواست آنان گوساله‌ای ساخته، برای پرستش آن مذبح بنا می‌کند. حال مقصران این گناه چه کسانی هستند؟ موسی به مردم گفته است که از هارون اطاعت کنند و هارون گوساله را ساخته و مردم را به گناه کشانیده است. خدای عادل مهربان چه کسی را باید مجازات کند؟ غیر از این است که بیش از هر کس دیگری هارون باید مجازات شود؟ اما خداوند ظاهراً با هارون کاری ندارد و او مقام خود را به عنوان کاهن قوم حفظ می‌کند و قرار است نام او به عنوان یک شخصیت برجسته در تاریخ بنی‌اسرائیل بماند؛ در عوض قوم باید سخت‌ترین مجازات را متحمل شود.^۴ ماجرا آن‌گونه که در تورات نقل شده درون‌ناسازگار است. اما روایت قرآنی این ماجرا این‌گونه نیست. مقصران قوم و شخصی به نام سامری هستند و آنان مجازات می‌شوند و پیامبری به نام هارون که برای جلوگیری از بت‌پرستی فداکاری کرده نزد خداوند اجر و پاداش خود را دارد. پس

1. Zimri

۲. رک: اعداد، ۲۵: ۱۴

3. ibid

۴. رک: خروج، باب ۳۲.

مهم‌تر از نام «سامری» — که همان‌طور که گذشت چندان مشکلی ایجاد نمی‌کند — سازگاری درونی داستان در دو کتاب و حفظ عدالت خدا، به عنوان اساس دین، است.

حال با توجه به بحث‌های مقدماتی فوق به بحث درباره هر یک از آیات می‌پردازیم:

ج) عزیر پسر خدا

«یهودیان گفتند عزیر پسر خداست» (توبه: ۳۰). عزیر کیست و یهودیان در کجا گفته‌اند که این شخص پسر خداست؟ نویسنده‌ای یهودی به این آیه قرآن مجید اشکال می‌کند: محمد[ص] مدعی است (توبه: ۳۰) که در عقاید یهودیان عزیر (عزرا) پسر خداست. این کلمات یک لغز و معما هستند؛ چون چنین عقیده‌ای در میان یهودیان یافت نمی‌شود، هرچند از عزرا تقدیر ویژه‌ای شده است (رک: سنهدرین ۲۱ب؛ یواموت ۸۶ب).^۱

نویسنده فوق سپس داستان‌هایی را از نویسندگان مسلمان نقل می‌کند که چرا یهودیان عزرا را پسر خدا خوانده‌اند. اما قبل از هر چیز باید به یک نکته توجه کنیم و آن اینکه این نویسنده کمی آیه قرآن را تغییر داده است. او عبارت «قالت الیهود عزیر ابن‌الله» (یهودیان گفتند که عزیر پسر خداست) را که یک جمله مربوط به گذشته است به حال استمراری (در عقاید یهودیان عزیر پسر خداست) تبدیل کرده است. بین این دو بیان تفاوت بسیار زیادی است. در بیان اول، یهودیان در مقطعی از تاریخ، عزیر را پسر خدا خوانده‌اند؛ اما امکان دارد که بعدها این سخن و عقیده فراموش شده باشد و چه بسا یهودیان زمان پیامبر از این ماجرا اطلاع هم نداشته‌اند. اما در بیان دوم که حال استمراری است وضع متفاوت است و گویا این عقیده بین یهودیان زمان پیامبر رواج داشته است.

اما نکته دیگر این است که این نویسنده به راحتی عزیر را همان عزرا گرفته است. هرگز از خود قرآن چنین چیزی به دست نمی‌آید؛ هرچند مفسران چنین تطبیقی انجام داده‌اند. در برخی از تفاسیر آمده است که این قول برخی از یهود مدینه است. این

1. *Encyclopedia Judaica*, v. 6, p. 1106-7.

تفسیر از ابن عباس نقل کرده‌اند که جماعتی از یهود مدینه نزد پیامبر آمده و چنین قولی را گفتند و همچنین گفته‌اند سبب اینکه یهودیان عزیر را پسر خدا خواندند این بود که خداوند به سبب گناهان یهود تورات را از آنان گرفت و جبرئیل نزد جوانی به نام عزیر که در پی علم بود آمده، تورات را به قلب او ریخت. یهود به این سبب او را پسر خدا خواندند.^۱ فخر رازی سه قول در این باره نقل می‌کند: یکی اینکه فرد خاصی از یهود نزد پیامبر آمده و این سخن را اظهار کرده است؛ قول دوم روایتی از ابن عباس است که عده‌ای از یهود مدینه نزد پیامبر آمده، این قول را اظهار کردند و قول سوم آن است که در گذشته‌ها این قول بین آنان شیوع داشته است و انکار یهودیان ضرری نمی‌زند، چون خدا مطلب را خودش نقل می‌کند. سپس دلیل این اعتقاد یهود را همان می‌آورد که از ابن عباس نقل شد و آن اینکه جبرئیل تورات را به عزیر الهام کرد.^۲

به هر حال برخی از مفسران جدید عزیر را مصغر عزرا گرفته و می‌گویند عزرا به این جهت که بعد از اسارت بابلی تورات را گردآوری کرد و دیانت یهود را احیا نمود، مقام و منزلت بسیار والایی نزد یهود یافت و به این جهت او را «ابن الله» نامیدند. اینان می‌گویند معلوم نیست که یهود عزیر را به صورت تشریفی پسر خدا می‌خوانده‌اند یا (مانند مسیحیان در مورد مسیح) قائل به پسر بودن واقعی بوده‌اند.^۳ البته برخی از مفسران قاطعانه تشریفی بودن را برگزیده‌اند.^۴ صاحب تفسیر المیزان که در تفسیر این آیه درباره تشریفی یا واقعی بودن تردید کرده است، در تفسیر آیه بعد از این آیه قرینه‌ای بر این آورده که مقصود تشریفی است.^۵ صاحب تفسیر المنار بحث‌های مفصلی درباره عزرا و جایگاه او نزد یهود و اینکه کتاب او به چه زبانی بوده و آیا باقی مانده یا نه آورده و سپس روایاتی را که در این باب آمده از اسرائیلیات شمرده است.^۶

آنچه از خود آیه برمی‌آید این است که در زمانی یهودیان شخصیتی به نام عزیر را پسر خدا خوانده‌اند. اما درباره اینکه دقیقاً این عزیر کیست و چرا پسر خدا خوانده شده

۱. رک: زمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۳۵.

۳. رشیدرضا، المنار، ج ۱۰، ص ۲۲۲-۲۲۶؛ طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۲۴۳-۲۴۴.

۴. جنابذی، بیان السامه، ج ۲، ص ۲۵۲.

۵. طباطبایی، پیشین، ص ۲۴۵.

۶. رشیدرضا، پیشین، ص ۳۲۴-۳۲۸.

است، مطلب روشنی از آیه به دست نمی‌آید. هرچند روایات گاهی قائلان این قول و نیز علت چنین اعتقادی را بیان می‌کنند، اما نمی‌توان آنها را بر عذرا تطبیق کرد. هرچند عذرا پس از اسارت بابلی تورات موجود را گردآوری کرده، اما از خود عهد قدیم برمی‌آید که قبل از اسارت بابلی نیز در زمان‌هایی تورات ناپدید شده و بعد از قرن‌ها دوباره پیدا شده است.^۱ علاوه بر اینکه گاهی در خود روایات اموری عجیب دیده می‌شود؛ برای نمونه در روایت ابن عباس آمده است که برخی از یهودیان مدینه نزد پیامبر آمده و گفتند که چگونه ما از تو تبعیت کنیم در حالی که تو قبله ما را قبول نمی‌کنی و عزیر را پسر خدا نمی‌دانی، سپس این آیه نازل شد. از این سخن برمی‌آید که در یهودیت پسر خدا بودن عزیر از اصول دین بوده و مانند پسر خدا بودن عیسی برای مسیحیان است. در حالی که این سخن بسیار عجیب است. روایات موجود چندان کارساز نیستند و شاید حق با صاحب تفسیر المنار باشد که آنها را از اسرائیلیات شمرده است.

اما اینکه صاحب تفسیر المنار و نیز صاحب تفسیر المیزان این فرد را همان عزرای کاتب دانسته‌اند — که همانند سخن نویسنده یهودی‌ای است که نقل کردیم — به نظر مسلم و قطعی نمی‌رسد. درست است که نقش عزرای کاهن و خدمات او در یهودیت چنان بزرگ است که اگر کسی او را مؤسس دوم یهودیت بداند، چندان دور از واقعیت سخن نگفته است — چراکه او یهودیت را احیا کرد و متون مقدس آن را گردآوری کرد و... — و باز درست است که یهودیان شأن و منزلت بسیار بالایی برای عزرا قائل شده‌اند — به گونه‌ای که در تلمود آمده است که اگر تورات به موسی داده نشده بود به عزرا داده می‌شد،^۲ و بدین سان شأنی برابر با موسی برای او قائل شده‌اند؛ اما از این مطالب نمی‌توان نتیجه گرفت که یهودیان او را پسر خدا خوانده‌اند. آنان برای ابراهیم و موسی نیز شأن بسیار بالایی قائل شده‌اند. آیا می‌توان گفت که یهودیان این دو پیامبر را پسر خدا خوانده‌اند (در ادامه خواهیم گفت که در عهد قدیم برای اینکه کسی پسر خدا خوانده شود شأن چندان بالایی نیاز نیست). به هر حال سخن یهودیان این است که دو کتاب عزرا و نحمیا در مجموعه قانونی عهد قدیم و دو کتاب از کتاب‌های غیرقانونی و نیز کتاب تلمود به تفصیل درباره زندگی، شخصیت، فعالیت‌ها و شأن و منزلت عزرا نزد

۱. برای نمونه رک: دوم پادشاهان، باب‌های ۲۲ و ۲۳.

۲. آ. کهن، گنجینه‌ای از تلمود، ص ۶۵.

یهودیان سخن گفته‌اند و در آنها سخنی از اینکه یهودیان او را پسر خدا خوانده باشند نیست. در چند محور به حل این مسئله می‌پردازیم:

۱. همان‌طور که قبلاً از مفسران نقل شد آنان یا این پسر بودن را تشریفی و برای احترام می‌دانند یا اینکه در تشریفی یا واقعی بودن این عنوان تردید دارند. به هر حال قدر مسلم آن است که واقعی بودن این عنوان، به این معنا که مقصود یهودیان پسر بودن واقعی باشد، قطعی نیست. قبلاً گذشت که اسم‌ها در انتقال از یک زبان به زبان دیگر تغییر می‌کنند؛ به گونه‌ای که اگر قرائنی نباشد تطبیق ممکن نیست. فرض می‌گیریم که نمی‌دانیم عزیز کیست؛ اما سخن این است که آیا مطابق ادبیات عهد قدیم اینکه کسی به صورت تشریفی پسر خدا خوانده شود امری عجیب و نایاب است؟ پاسخ این سؤال بسیار عجیب و غریب است. چراکه اولاً شخصیت‌های زیادی پسر خدا خوانده شده‌اند و ثانیاً خود عهد قدیم نشان می‌دهد که برخی از این افراد انسان‌های چندان برجسته‌ای نبوده‌اند.

حضرت داوود بارها پسر خدا خوانده شده است:

«من فرمان خداوند را اعلام خواهم کرد. او به من فرموده است: از امروز تو پسر من هستی و من پدر تو» (مزامیر، ۲: ۷)؛ «بنده خود داوود را یافتم... او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و صخره نجات من. من نیز او را نخست‌زاده خود خواهم ساخت» (مزامیر، ۸۹: ۲۶-۲۷).

یادآوری این نکته بسیار مهم است که شخصیت داوود در عهد قدیم با شخصیت او در قرآن مجید بسیار متفاوت است. او در عهد قدیم صرفاً یک پادشاه است که گاهی از او گناهان بسیار بزرگی مانند زنا، محصنه و قتل نفس زکیه سر می‌زند؛^۱ گناهایی که مطابق شریعت یهود مجازاتی کمتر از اعدام ندارند. یادآوری این گناهان عجیب نه از این جهت است که بخواهیم نقدی به عهد قدیم وارد کنیم، بلکه می‌خواهیم این نکته را گوشزد کنیم که پسر خدا خوانده شدن در عهد قدیم چندان سخت نیست.

شخصیت دیگری که در عهد قدیم مکرر پسر خدا خوانده شده حضرت سلیمان است. حضرت داوود می‌خواهد خانه خدا را بنا کند اما خدا به او می‌گوید: «پسر تو،

سلیمان، اوست که خانه مرا و صحن‌های مرا بنا خواهد نمود، زیرا که او را برگزیده‌ام تا پسر من باشد و من پدر او خواهم بود» (اول تواریخ ایام، ۲۸: ۶). «و حال به بنده من داوود چنین بگو که بیهو صبایوت چنین می‌گوید... و ذریت تو را که از صلب تو بیرون آید بعد از تو استوار خواهم ساخت... او برای اسم من خانه بنا خواهد نمود... من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود» (دوم سموئیل، ۷: ۱۴-۸).

و باز یادآوری این نکته لازم است که سلیمان عهد قدیم با سلیمان قرآن مجید بسیار متفاوت است. در عهد قدیم او صرفاً یک پادشاه است. پادشاهی که بر خلاف فقه و شریعت یهود با تعداد زیادی از زنان مشرک ازدواج می‌کند و برای هر کدام بتکده می‌سازد و خود نیز به بت‌پرستی روی می‌آورد و با اینکه خداوند دوبار بر او ظاهر می‌شود و او را از بت‌پرستی منع می‌کند، از این عمل دست برنمی‌دارد.^۱ همچنین مسیحا که عهد قدیم مزده آمدنش را داده گاهی «پسر خدا» خوانده شده است.^۲

غیر از موارد فوق، واژه «پسران خدا» یا «فرزندان خدا» نیز در عهد قدیم بسیار به کار رفته است: «پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویش گرفتند» (پیدایش، ۶: ۲)؛ «و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند» (ایوب، ۱: ۶ و ۲: ۱)؛ «ای فرزندان خدا، خداوند را توصیف کنید» (مزامیر، ۲۹: ۱)؛ «خدا در جماعت خدا ایستاده است، در میان خدایان داوری می‌کند: تا به کی به بی‌انصافی داوری خواهید کرد و شریران را طرفداری خواهید نمود؟... من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلیٰ. لیکن مثل آدمیان خواهید مرد و چون یکی از سروران خواهید افتاد» (مزامیر، ۸۲: ۸۱). ما نمی‌دانیم عزیز کیست؟ و قبلاً هم گفتیم که اصولاً نام‌ها در زبان‌های مختلف چنان تغییر می‌کنند که پی‌گیری یک نام در فرهنگ زبان دیگر چندان فایده‌ای ندارد؛ اما سخن این است که اصلاً برای ما فرقی نمی‌کند و هیچ اهمیتی ندارد که عزیز کیست یا اصلاً به این نام در کل متون مقدس یهودی اشاره شده یا نه. آنچه مهم است این است که افراد زیادی، که به گفته خود عهد قدیم پرونده زندگی‌شان چندان درخشان نیست، پسر خدا خوانده شده‌اند. وقتی فضای عهد قدیم را نگاه می‌کنیم می‌بینیم که پسر خدا

۱. رک: اول پادشاهان، باب ۱۱.

۲. برای نمونه رک: مزامیر، ۷: ۲.

خوانده شدن چندان اهمیتی ندارد و بنابراین ممکن است هر کسی پسر خدا خوانده شود و چه بسا این عنوان برای افراد دیگر نیز به کار رفته باشد اما نویسندگان عهد قدیم آن را ذکر نکرده باشند و...

۲. تا اینجا فرض بر این بود که اصلاً نمی‌دانیم عزیر کیست؛ اما در اینجا از این سخن دست برمی‌داریم و همان‌طور که برخی از مفسران گفته‌اند و از برخی از نویسندگان یهودی نیز نقل شد، ما هم فرض می‌کنیم که عزیر همان عزرا است. البته مفسران مسلمان باید یک نکته را روشن کنند و آن اینکه آیا عزیر قرآن یک شخصیت مثبت است یا منفی. گویا صاحب تفسیر *المیزان* در این باره تردید دارد که آیا عزیر یکی از انبیاست یا اینکه یک عالم یهودی است.^۱ به هر حال اگر مفسران عزیر قرآن را یک شخصیت مثبت بدانند نمی‌توانند آن را بر عزرا منطبق کنند؛ چراکه آنان نمی‌توانند آنچه را در تورات و کتب تاریخی آمده — و شواهد زیادی وجود دارد که نویسنده آنها عزرا است — بپذیرند؛ زیرا این مطالب به هیچ وجه با قرآن مجید قابل جمع نیستند و یک مسلمان نمی‌تواند الهامی بودن آنها را بپذیرد و الا باید قرآن را رد کند.

از این سخن می‌گذریم و فرض را بر این می‌گذاریم که عزیر قرآن همان عزرای عهد قدیم است. ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا در دو کتاب *عزرا* و *نحمیا* و برخی از کتاب‌های غیرقانونی که درباره عزرا هستند و همچنین در کتاب *تلمود* سخنی از پسر خدا خوانده شدن عزرا به میان نیامده است؟ پاسخ ما همان‌طور که اندکی قبل گذشت، این است که پسر خدا خوانده شدن افراد در عهد قدیم بسیار متعارف بوده است و هیچ بعید نیست که عزرا هم پسر خدا خوانده شده باشد. به‌ویژه مقام و جایگاه والای عزرا نزد یهودیان پذیرش این امر را آسان‌تر می‌کند. اما اینکه چرا با اینکه درباره عزرا مطالب بسیاری در منابع یهودی وجود دارد، به این امر اشاره نشده، پاسخ همان است که در مباحث قبل هم بیان کردیم و آن اینکه قرآن مجید حوادث تاریخی را نه از متون مقدس یهودی بلکه از نفس واقعه نقل می‌کند. اگر این‌گونه نباشد اشکال به قرآن خیلی جدی‌تر از پسر خدا خوانده شدن عزرا است؛ زیرا داستان انبیا آن‌گونه که در قرآن روایت شده با آنچه در عهد قدیم درباره شخصیت و زندگی آنان آمده است، تفاوت بسیار زیادی دارد. قرآن مجید زندگی ابراهیم را از کجا نقل می‌کند؟ چرا حتی در یک

ماجرای جزئی مانند ذبح فرزند که در هر دو کتاب آمده است، تفاوت و اختلاف اساسی وجود دارد. یعقوب قرآن مجید چه شباهتی با یعقوب عهد قدیم دارد؟ هرچند برخی از بخش‌های زندگی موسی در دو کتاب یکسان است، اما در بخش‌های مهم، موسای قرآن و موسای تورات چنان با هم متفاوت‌اند که هرگز قابل جمع نیستند. هارون قرآن چه شباهتی با هارون تورات دارد؟ قرآن مجید داوود و سلیمان را از کجای متون مقدس یهودی نقل می‌کند؟ امور بسیار زیادی در زندگی سلیمان قرآن وجود دارد که در زندگی سلیمان عهد قدیم نیست؟ از جمله اینکه مهم‌ترین شأن او این است که یکی از انبیای الاهی است. امور مهمی در عهد قدیم درباره سلیمان آمده است که نه تنها در قرآن نیست، بلکه با آن ناسازگار است؛ مانند ساختن بتخانه و بت‌پرستی و مردن در حال شرک.

بنابراین قرآن از عهد قدیم نقل نمی‌کند تا گفته شود از کجای عهد قدیم نقل می‌کند. این سخن فقط درباره عزیر یا عزرا نیست. عموم شخصیت‌هایی که درباره آنان در هر دو کتاب سخن رفته است همین مشکل را دارند. از قرآن مجید برمی‌آید که بنی‌اسرائیل زمان داوود و سلیمان این دو شخصیت را قبل از هر چیز، از انبیای بزرگ خداوند می‌دانسته‌اند؛ اما با اینکه عهد قدیم به تفصیل درباره این دو شخصیت سخن گفته است، سخنی از نبوت آنان، آن‌گونه که قرآن مطرح می‌کند، نیست. اگر داوود و سلیمان چنین شأنی داشته‌اند چرا نویسنده یا نویسندگان عهد قدیم از آن غفلت کرده‌اند؟ پاسخ ما — که با سخن نقادان جدید همخوان است — این است که این متون قرن‌ها پس از این شخصیت‌ها و با استفاده از منابعی که هر یک برای هدفی خاص نوشته شده بودند تدوین شده‌اند؛ بنابراین، مطالب مهمی از قلم افتاده و در عوض مطالب ناروا و نادرستی نقل شده است. به هر حال هر سخنی که درباره تاریخ زندگی شخصیت‌های دیگر و تفاوت نقل‌های دو کتاب گفته شود در اینجا هم به کار می‌رود.

۳. دو صورت فوق یک وجه مشترک داشت و آن اینکه در هر دو بنابراین بود که قرآن مجید پسر بودن تشریفی را می‌گوید و نه واقعی. پسر بودن تشریفی صرفاً برای احترام و نشان دادن مقام و جایگاه و میزان تقرب فرد نزد خداست؛ اما پسر بودن واقعی، هم‌ذاتی را می‌رساند؛ یعنی فردی که واقعاً پسر خداست — آن‌گونه که بخشی از عهد جدید و نیز از قرن چهارم به بعد همه مسیحیان درباره مسیح می‌گویند — هم‌ذات با

خداست و الوهیت دارد. قبلاً گفتیم فرق است بین اینکه سخنی به یهودیت نسبت داده شود یا به یهودیان. پسر بودن تشریفی برای خدا را هم می‌توان به یهودیت نسبت داد و هم به یهودیان؛ چراکه در خود عهد قدیم عده زیادی به صورت تشریفی پسر خدا خوانده شده‌اند.

حال فرض را بر این می‌گذاریم که مقصود قرآن مجید پسر بودن واقعی است؛ یعنی مدعی است که یهودیان گفته‌اند که عزیر واقعاً پسر خداست — مانند آنچه مسیحیان درباره مسیح می‌گویند. البته این مطلب از قرآن ضرورتاً برداشت نمی‌شود و همان‌طور که گذشت مفسران یا قاطعانه تشریفی بودن را برداشت کرده‌اند و یا اینکه در واقعی یا تشریفی بودن این عنوان تردید داشته‌اند. به هر حال اگر عقب‌نشینی کنیم و فرض را بر نسبت «پسر واقعی بودن عزیر» بگذاریم، در این صورت باید بگوییم یهودیت چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد؛ چراکه در هیچ جای متون مقدس یهودی کسی به صورت واقعی پسر خدا خوانده نشده است و اصولاً خداشناسی یهودیت اجازه چنین چیزی را نمی‌دهد. اما قرآن مجید این نسبت را به یهودیت نمی‌دهد، بلکه به یهودیان نسبت می‌دهد. در این صورت سخن قرآن به این معنا خواهد بود که در مقطعی از تاریخ، یهودیان عزیر را برخلاف مسلمات دین خود، به صورت واقعی پسر خدا خوانده‌اند و البته این نکته در متون مقدس یهودی نیز نقل نشده است و حتی نمی‌توان گفت که حتماً اسم‌ها عوض شده چون هیچ کس در این متون واقعاً پسر خدا خوانده نشده است. امکان دارد پرسیده شود چرا قرآن چنین مطلبی را که اصلاً در متون یهودی وجود ندارد، نقل کرده است؟ پاسخ این سؤال در فرض دوم که عزیر همان عزرا باشد به طور مفصل بیان شد؛ گفتیم که مطالب زیادی در قرآن مجید نقل شده‌اند که در متون یهودی نیامده‌اند؛ پس نقل نشدن ضرری نمی‌زند. اما اشکال دوم این است که بسیار عجیب است که یهودیان در مقطعی از تاریخ به امری خلاف خداشناسی دین خود تن داده باشند. در پاسخ این اشکال باید گفت خود عهد قدیم نشان می‌دهد که در مواقعی یهودیان تحت تأثیر شرایط و سخنان اقوام دیگر اعتقادات عجیبی درباره خدا پیدا کرده‌اند و در موارد زیادی انبیای بنی اسرائیل قوم را از پرستش خدایان دیگران بر حذر داشته‌اند. در بسیاری از این موارد اکثریت قاطع مردم به انحراف کشیده شده بودند و تنها یک پیامبر در مسیر درست ایستاده و مردم را راهنمایی می‌کرد و مردم نه تنها سخن او را نمی‌پذیرفتند، بلکه او را با مشکل روبه رو می‌ساختند.

نمونه‌ای از این انحرافات، در زمان خود موسی اتفاق افتاده است. قوم اسرائیل که موسی آنان را به صورتی معجزه‌آسا از چنگال فرعونیان نجات داده، پیش چشمانشان دریای سرخ را شکافته، خداوند قدم به قدم در بیابان یاری‌شان کرده و برای‌شان معجزه‌آسا طعام فرستاده بود، تنها چند ماه پس از این نجات معجزه‌آسا گوساله‌ای زرین را که پیش چشمان آنان ساخته شده بود خدای خود گرفتند و به عبادت او پرداختند و به گفته تورات تنها موسی و یوشع ابن‌نون، که بالای کوه بودند، از این بت‌پرستی دور بودند. عهد قدیم نشان می‌دهد که این تنها موردی نبود که قوم از خدای خود روی گردانیدند. پس پسر خدا خوانده شدن یک فرد حتی به صورت واقعی چندان امر عجیبی نیست. در میان اقوام و ادیان قدیم مانند مصر، بین‌النهرین و دیگر مناطق این اعتقاد امری رایج بوده است و شاید یهودیان تحت تأثیر این اقوام — چنان‌که عهد قدیم نشان می‌دهد که بنی‌اسرائیل بسیاری از عقاید و اعمال خطا را تحت تأثیر دیگران پذیرفته بودند — این عقیده را پذیرفته باشند، چنان‌که در دنباله آیه آمده است که قول آنان شبیه قول کسانی است که از قبل کافر شدند.

د) عالمان الوهیت یافته

یهودیان احبار [دانشمندان] خود را به جای خدا به الوهیت گرفتند (توبه: ۳۱). آنان در کجا برای دانشمندان خود چنین مقامی قائل شدند و معنای الوهیت دادن چیست؟ مفسران و روایات پیامبر و ائمه هم‌صدا این آیه را این‌گونه تفسیر می‌کنند که مقصود این است که مردم در عصیان پروردگار از آنان اطاعت کردند^۱ یا عالمان حلال را حرام و حرام را حلال کردند و مردم اطاعت کردند.^۲ مفسران در این باره روایتی را از پیامبر نقل می‌کنند که عدی بن حاتم که قبلاً نصرانی بود، به پیامبر عرض می‌کند که ما قبلاً عالمان خود را نمی‌پرستیدیم. پیامبر می‌فرماید آیا این‌گونه نبود که آنان حلال را حرام و حرام را حلال می‌کردند و شما اطاعت می‌کردید؟ عدی می‌گوید آری این‌گونه بود. پیامبر می‌گوید همین پرستش آنان است.^۳ و باز برخی نقل کرده‌اند که عالمان احکامی

۱. رک: ابن عباس، تفسیر ابن عباس، ص ۱۵۶.

۲. رک: زمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۱۸۶، فخر رازی، پیشین، ج ۱۶، ص ۳۸.

۳. همان.

خلاف کتاب خدا می‌دادند و مردم اطاعت می‌کردند.^۱ صاحب تفسیر مجمع البیان پس از ارائه همین تفسیر و نقل روایت عدی بن حاتم، روایتی از امام صادق (ع) نقل می‌کند به این مضمون که به خدا قسم مردم برای احبار و راهبان نماز نخواندند و روزه نگرفتند، بلکه عالمان حلال را حرام و حرام را حلال کردند و مردم اطاعت کردند.^۲

ما حصل اقوال فوق، همان‌طور که برخی از مفسران نیز گفته‌اند، این است که مردم از عالمان اطاعت بی‌چون و چرا کردند و این نوع اطاعت مخصوص خداست.^۳ بنابراین درست است که یهودیان و مسیحیان عالمان خود را در ظاهر و لفظ الوهیت نداده‌اند، اما عملاً الوهیت داده‌اند. قرآن مجید گاهی از لازمه اعمال مردم نتیجه می‌گیرد. در آیاتی از قرآن سخن از این است که کسانی هوای نفس خود را اله خویش قرار داده‌اند.^۴ هیچ کس نمی‌گوید که هوای نفس من خدای من است، اما همین که از هوای نفس خود اطاعت محض می‌کند او را در جای خدا قرار داده است.

برخلاف مسئله قبل که نمی‌توانستیم به جایی از متون مقدس یهودی، که عزیر را پسر خدا دانسته‌باشد، اشاره کنیم، در اینجا کار آسان‌تر است. یهودیان از حدود پنج قرن قبل از میلاد به نظریه‌ای قائل شدند و آن اینکه حضرت موسی علاوه بر تورات مکتوب یک تورات شفاهی نیز بالای کوه سینا دریافت کرده است؛ این تورات شفاهی سینه به سینه منتقل شده است تا اینکه به عالمان پس از دوره اسارت، یعنی همان زمان عزرای کاتب، رسیده است. این تورات یا سنت شفاهی در واقع مفسر تورات کتبی است، هر چند احکامی نیز در آن وجود دارد که در تورات کتبی وجود ندارد. به هر حال عالمان یهودی با استفاده از این سنت شفاهی، رأی و نظر می‌دادند و مردم باید اطاعت می‌کردند. هر چند گروه‌هایی از یهودیان مانند صدوقیان با این رأی مخالف بودند، اما این گروه در سال ۷۰م از بین رفتند و تنها فریسیان باقی ماندند که طرفدار سنت شفاهی بودند. به هر حال رأی اکثریت عالمان یهود در یک مسئله، چه عقیدتی و چه فقهی حجیت داشت و همگان باید از آن اطاعت می‌کردند. مهم‌تر اینکه تعیین محدوده متون

۱. فخررازی، پیشین، ص ۳۹.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۷۷.

۳. طباطبایی، پیشین، ج ۹، ص ۲۴۵.

۴. رک: فرقان: ۴۳؛ جائیه: ۲۳.

مقدس و اینکه آیا یک نوشته جزو متون مقدس باشد یا نه نیز بر عهده عالمان بود و با رأی اکثریت مشخص می‌شد.^۱ آرا و نظریات این عالمان بعداً، یعنی از حدود ۱۵۰ تا ۵۰۰ م به تدریج در مجموعه‌ای گردآوری شد که تلمود خوانده می‌شود.^۲ اینک دو نمونه از آرای این عالمان را که در کتاب تلمود آمده است، می‌آوریم. نمونه نخست از اعتقادات:

مدت دو سال و نیم پیروان مکتب شمای با پیروان مکتب هیلل اختلاف نظر و بحث داشتند. پیروان مکتب هیلل می‌گفتند: اگر انسان آفریده نمی‌شد، بهتر بود، و پیروان مکتب شمای می‌گفتند: بهتر همان است که انسان آفریده شد. درباره این موضوع رأی گرفتند و عقیده اکثریت بر این بود که اگر انسان آفریده نمی‌شد بهتر بود (عرووین، ۱۳ ب)^۳

و چون رأی اکثریت حجت است، عقیده بر این شد که اگر انسان خلق نمی‌شد بهتر بود و این هرگز مهم نیست که در تورات بعد از بیان اینکه خدا همه چیز را خلق کرد و در روز ششم انسان را آفرید و او را شبیه خود آفرید، می‌گوید: «و خدا هر چه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود» (سفر پیدایش، ۱: ۳۱).

نمونه دیگر یک حکم فقهی است. بحث درباره نوعی خاص از تشور است که اکثریت عالمان معتقد بودند که نجس می‌شود ولی یکی از عالمان به نام ربی الیعازر معتقد بود که نجس نمی‌شود. ربی الیعازر همه ادله جهان را می‌آورد ولی اکثریت قبول نمی‌کنند. سپس ربی الیعازر سراغ اعجاز و کرامت می‌رود و می‌گوید اگر حکم من درست است این درخت آن را اثبات کند. درخت از ریشه درمی‌آید و چند صد ذراع از جایش حرکت می‌کند. عالمان دیگر می‌گویند درخت نمی‌تواند حکمی را ثابت کند. ربی الیعازر می‌گوید اگر حکم من درست است این جوی آب آن را اثبات کند. حرکت آب وارونه می‌شود؛ اما عالمان می‌گویند از جوی آب نمی‌توان چیزی اثبات کرد. الیعازر می‌گوید اگر حکم من درست است دیوارهای مدرسه آن را اثبات کنند. دیوارهای مدرسه شروع به خمیده شدن می‌کنند که ربی یشوع به دیوار می‌گوید: هنگامی که

۱. رک: أ. کهن، گنجینه‌ای از تلمود، ص ۱۶۰-۱۶۱.

۲. رک: آدین اشتاین سالتز، سیری در تلمود، بخش اول.

۳. رک: أ. کهن، گنجینه‌ای از تلمود، ص ۱۱۳.

دانشمندان سرگرم بحث‌های فقهی هستند شما را چه می‌شود؟ از این رو دیوارها به احترام ربی یسوع از افتادن خودداری کردند و به احترام ربی الیعازر خمیده ماندند و تا امروز به همان صورت باقی هستند. ربی الیعازر می‌گوید اگر حکم من درست است آسمان آن را اثبات کند. صدایی از آسمان آمد که می‌گفت «چرا با ربی الیعازر بحث می‌کنید؟ احکام او همیشه درست است»؛ ولی آنان گفتند تورات در کوه سینا به موسی داده شده و دیگر در آسمان نیست. ما به هیچ صدای آسمانی اعتنا نمی‌کنیم چون تو [خدا] روی کوه سینا نوشتی که باید از اکثریت پیروی کرد (خروج، ۲۳: ۲). بعداً یکی از این عالمان ایلایی نبی را، که اعتقاد به غیب او بود، ملاقات می‌کند و از او می‌پرسد خداوند وقتی آن صحنه را را دید چه کرد؟ وی پاسخ داد: «خدا خندید و گفت: فرزندانم مرا محکوم کردند. فرزندانم مرا محکوم کردند»^۱.

جالب است که این عالمان یهود می‌دانند که این صدای آسمانی صدای خداست ولی تبعیت نمی‌کنند و جالب این است که آنان این قدرت را دارند که خدا را محکوم کنند.

البته ممکن است گفته شود که این فقره می‌خواهد بگوید که عالمان دین باید اجتهاد کنند و با استفاده از متون موجود و با ادله به رأی برسند و معجزه و امور ماورایی نباید در رأی آنان تأثیر داشته باشد. اما سخن این است که اگر اعتقادات، اعمال دینی و حتی محدوده متون مقدس با رأی اکثریت عالمان معین و ثابت شود، آیا ممکن نیست که دین از اصل و ریشه منحرف شود؟ اگر چنین امری رخ دهد و خدا بخواهد جلو انحراف دین را بگیرد یا دین منحرف شده را به مسیر اصلی بازگرداند، آیا غیر از این راهی دارد که فردی را بفرستد و به او معجزاتی بدهد. در این ماجرا [برفرض که واقعاً رخ داده باشد] خداوند به الیعازر معجزاتی داده و صدایی از آسمان رسیده (که البته عالمان آن را صدای خدا دانسته‌اند) و گفته است که «همیشه احکام الیعازر درست است». اگر قرار است که به معجزات و سخنی که می‌دانیم سخن خداست گوش فرام ندهیم، به سخن هیچ پیامبری نباید گوش فراداد. پس عالمان دین بر خدا مقدم می‌شوند.

۱. تلمود بابلی، باوا معصیا ۵۹ ب، به نقل از الف. نی. پیترز، یهودیت، مسیحیت و اسلام، ج ۲، ص ۲۵۸-۲۵۶.

آیه به مسیحیان نیز اشاره دارد و آنان را به همین علت سرزنش می‌کند؛ از این رو به مسیحیت نیز اشاره‌ای می‌کنیم. در مسیحیت از قرن دوم میلادی، اصلی شکل گرفت که حجیت کلیسا خوانده می‌شود. مطابق این اصل کلیسای رم باید کتاب مقدس را تفسیر کند و عقاید و اعمال را از آن استخراج نماید. همچنین عقاید و اعمال دیگری وجود دارد که در کتاب مقدس نیست ولی به دست کلیسا رسیده است. به هر حال همه عقاید و اعمال دینی را باید کلیسا بیان کند و اگر کسی نظری خلاف کلیسا بدهد بدعتگذار و مرتد است. حتی اگر نظر کلیسا خلاف عقل باشد باز باید پذیرفته شود. جالب این است که حتی تعیین اینکه کدام یک از کتاب‌های موجود جزو متون مقدس قرار گیرد باز بر عهده همین کلیساست. پس مرجع اصلی و نهایی در همه امور کلیسا و ارباب آن هستند. حتی این کلیسا واسطه فیض بین خدا و انسان است و برای اموری مانند توبه این کلیسا باید واسطه قرار گیرد. به اعتقاد اینان روح القدس در این کلیسا حضور دارد و نمی‌گذارد در فتوای خود خطا کند.^۱ بنابراین اطاعت بی چون و چرا از این کلیسا ضروری است. این اندیشه در زمان ظهور اسلام اندیشه غالب بوده و اگر گروه‌هایی از مسیحیان مانند پروتستان‌ها با آن مخالفت ورزیده‌اند مربوط به قرن‌ها بعد از اسلام است.

ه) یهودیان و مسیحیان فرزندان خدایند

«یهود و نصاری گفتند که ما پسران و دوستان خدا هستیم» (مانده: ۱۸). با توجه به اینکه «پسران و دوستان» بر هم عطف شده‌اند، معلوم می‌شود که پسر بودن تشریفی است و نه واقعی.^۲ بنابراین سخن یهودیان به این معناست که ما موقعیت ویژه‌ای نزد خدا داریم. صاحب تفسیر مجمع البیان از ابن عباس نقل می‌کند که جماعتی از اهل کتاب نزد پیامبر آمده و او آنان را از غضب خدا ترسانید. آنان گفتند ما فرزندان و دوستان خدا هستیم ما را از غضب خدا ترسان؛ چون غضب پدر نسبت به فرزند زود فرو می‌نشیند.^۳

هرچند مقصود یهودیان پسر بودن تشریفی است و نه واقعی، اما آیه همین ادعا را نیز رد می‌کند و چند نکته را بیان می‌کند: اولاً شما رابطه‌ای خاص و جایگاهی خاص نزد

۱. رک: تونی لین، تاریخ تفکر مسیحی، ص ۱۱۹ جوان آگریدی، مسیحیت و بدعت‌ها، ص ۱۹۷-۲۰۱.

۲. طباطبایی، پیشین، ج ۵، ص ۲۴۹.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۹۵.

خدا ندارد. نشانه این امر آن است که شما بارها گناه کرده‌اید و خدا شما را مجازات کرده است.^۱ و ثانیاً شما نیز در زمره انسان‌هایی هستید که خدا خلق کرده است، پس رابطه خدا با شما رابطه خالق و مخلوق است نه پدر و فرزند و حتی به صورت تشریفی هم نباید خود را پسر خدا بخوانید.^۲ ثالثاً خدا مالک همه چیز است پس رابطه خدا با شما رابطه مالک و مملوک است نه پدر و فرزندی.^۳ و رابعاً شما و همه انسان‌ها برابر هستید و رابطه شما با رابطه دیگران فرقی ندارد و خدا هر کس را بخواهد می‌بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند.

آیا واقعاً یهودیان و مسیحیان خود را به این معنا پسر خدا می‌دانسته‌اند که جایگاه ویژه‌ای برای خود نزد خداوند قائل باشند؟ پاسخ مثبت است. فقرات متعددی از عهد قدیم مدعی است که قوم اسرائیل فرزندان خدا هستند و موقعیت ویژه‌ای نزد خدا دارند: «شما فرزندان خداوند خدای خود هستید» (سفر تثئیه، ۱۴: ۱). «من پدر اسرائیل هستم» (ارمیا، ۳۱: ۹). «به فرعون بگو خداوند چنین می‌گوید: اسرائیل پسر من و نخست‌زاده من است و به تو می‌گویم پسر مرا رها کن تا مرا عبادت نماید» (سفر خروج، ۴: ۲۱-۲۰). «شما پسران یهوه خدای خود هستید... زیرا تو برای یهوه خدایت قوم مقدس هستی و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امت‌هایی که بر روی زمین‌اند به جهت او قوم خاص باشی» (سفر تثئیه، ۴: ۲۱-۲۰).

نویسنده‌ای غربی می‌گوید با اینکه در عهد قدیم خدا ده‌ها بار پدر خوانده شده است، اما در عمده این موارد این قوم اسرائیل است که فرزند خاص خداست و تنها تعداد اندکی از موارد ابهام دارند.^۴ نویسنده‌ای یهودی تلاش می‌کند که نشان دهد بر اساس تلمود خدا تنها پدر قوم اسرائیل نیست و ابوت او عمومیت دارد؛ اما همین نویسنده معترف است که کاربرد ابوت و بنوت در تلمود عمدتاً نسبت به قوم اسرائیل است و همچنین فرزندبودن قوم اسرائیل یک فرزندبودن ویژه است.^۵

۱. طباطبایی، پیشین.

۲. لاهیجی، تفسیر تشریف‌لامیجی، ج ۱، ص ۶۲۹.

۳. طبرسی، پیشین، ج ۶، ص ۲۵۹.

۴. رابرت ا. هیوم، ادیان زنده جهان، ص ۳۵۳.

۵. ا. کهن، گنجینه‌ای از تلمود، ص ۴۵.

به هر حال همان‌طور که از فقرات نقل شده آشکار است، یهودیان مدعی‌اند که قوم اسرائیل فرزند خاص خداست و رابطه‌ای خاص و ویژه با خدا دارد. پس‌بودن این قوم به این معناست که این قوم از میان اقوام دیگر برگزیده شده است و...

پس اینکه قرآن مجید به یهودیان نسبت می‌دهد که آنان خود را فرزند خدا می‌دانند به این معنا که رابطه‌ای خاص و ویژه بین آنان و خدا برقرار است، رابطه‌ای که باعث می‌شود خدا در مجازات گناهان نیز بین آنان و دیگران فرق بگذارد، در متون مقدس یهودی نیز یافت می‌شود. در تلمود آمده است که بنی‌اسرائیل حتی اگر گنهکار هم باشند باز هم فرزند خدا هستند.^۱

در آیه نام مسیحیان هم به‌عنوان کسانی که خود را فرزندان خدا به حساب می‌آوردند و برای خود موقعیت ویژه‌ای قائل بودند آمده است. از بخشی از عهد جدید — که مسیحیان اعتقادشان را از آن گرفته‌اند — برمی‌آید انسانی که به مسیح ایمان می‌آورد به مقام فرزندی خدا، که با گناه آدم آن را از دست داده بود، نایل می‌آید. انسان با ایمان به مسیح عضو خانواده خدا می‌شود و دیگر نباید از روی ترس مانند غلامان فرمانبرداری کند، بلکه او فرزند خدا و وارث اوست. البته مسیح خود پسر واقعی و یگانه خداست و ایمان به او به این معناست که انسان بپذیرد مسیح فرزند یگانه خداست. پس کسانی که ایمان می‌آورند که مسیح پسر یگانه خداست، به مقام فرزندی خدا نایل می‌آیند.^۲

و) خدای فقیر دست‌پسته

همان‌طور که گذشت در آیه‌ای از قرآن مجید آمده است که خداوند سخن کسانی را که گفتند خداوند فقیر است و ما غنی، شنید (آل عمران: ۱۸۱). در آیه سخن صریحی درباره گوینده این سخن نیست، اما از آنجا که در ادامه آیه قتل انبیا را نیز به آنان نسبت می‌دهد معلوم می‌شود که گوینده یهودیان بوده‌اند. بحث درباره این آیه از دو جهت آسان‌تر است. یکی اینکه ابتدای آیه می‌گوید «خدا شنید» و این نشان می‌دهد که این سخن در زمان خود پیامبر گفته شده است. دوم اینکه گوینده این سخن «کسانی» هستند

۱. همان.

۲. برای نمونه رک: رومیان، باب‌های ۱۶ و ۱۷، غلاطیان، باب ۴.

و نه کل یهود؛ پس همین که کسانی این قول را گفته باشند کافی است. مفسران می‌گویند زمانی که آیه «من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً» (بقره: ۲۴۵؛ الحديد: ۱۱) نازل شد برخی از یهودیان به استهزا گفتند معلوم می‌شود که خدا فقیر است که قرض می‌خواهد و نیز در قولی دیگر آمده است که ابوبکر از طرف پیامبر نزد یهودیان رفته، آنان را تشویق به دادن زکات و مال در راه خدا کرد و گفت به خدا قرض بدهید. سران یهود گفتند معلوم می‌شود که خدا فقیر است و ما غنی هستیم که از ما قرض می‌خواهد و به این وسیله عوام را نیز فریب دادند.^۱ از آیه برمی‌آید که یهودیان زمان پیامبر، یا برخی از آنان، چنین سخنی را گفته‌اند. مسلماً قرآن این گفته را به یهودیت نسبت نداده است.

در آیه‌ای دیگر آمده است که یهودیان گفتند دست خدا بسته است (مائده: ۶۴). همان‌طور که مفسران گفته‌اند و از دنباله آیه هم روشن است، بسته بودن دست کنایه از بخل است و باز بودن آن کنایه از جود و سخاوت؛ چراکه در دنباله آیه آمده است «هرگونه بخواهد می‌بخشد». مفسران می‌گویند که یهودیان زمان پیامبر این سخن را گفتند. پس منظور از «الیهود» همان یهودیان مدینه است. یک قول این است که چون مؤمنان به پیامبر بسیار فقیر بودند یهودیان به کنایه می‌گفتند که خدا بخیل است یعنی به مؤمنان نمی‌بخشد. قول دیگر این است که یهودیان که ابتدا وضع اقتصادی خوبی داشتند پس از اینکه ایمان نیاوردند به فقر مبتلا شده، این سخن را گفتند.^۲ به هر حال بنابر هر دو قول یهودیان مدینه گوینده این سخن هستند. اینکه سخنی این‌گونه را مثلاً یکی گفته باشد و بعد بین یهودیان مدینه شیوع پیدا کرده باشد امری است که وقوع آن بسیار محتمل است. به هر حال این اثتساب به یهودیان و آن هم یهودیان یک منطقه خاص است و نه یهودیت؛ زیرا مقصود قرآن از «الیهود» همان یهودیان مدینه است نه عموم یهودیان.

ز) انحرافات یهودیان از خداشناسی در عهد قدیم

تمام مواردی که قرآن مجید به خداشناسی یهود و مسائل مربوط به آن اشکال می‌کند،

۱. رک: طبرسی، پیشین، ج ۲، ص ۹۳؛ طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۸۳.

۲. رک: طبرسی، پیشین، ج ۲، ص ۹۳؛ طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۴۶.

در واقع اشکال به یهودیان است و نه یهودیت. عبارت قرآن این است که «یهودیان گفتند...» و عبارت‌هایی شبیه این. اما سخن این بود که آیا عجیب نیست که یهودیان یا اکثریت آنان زمانی سخنی درباره خدا گفته باشند که با خداشناسی یهودیت ناسازگار باشد؟ پاسخ این است که چنین چیزی هرگز عجیب نیست و عهد قدیم نشان می‌دهد که این قضیه بارها رخ داده است. در اینجا مواردی را تنها از دو کتاب /شعیمای نبی و ارمیای نبی، که با مروری گذرا بر بخش‌هایی از آنها به چشم آمد، نقل می‌کنیم:

ای آسمان و زمین، به آنچه خداوند می‌فرماید گوش کنید: «فرزندانی که بزرگ کرده‌ام بر ضد من برخاسته‌اند. گاو مالک خود را و الاغ صاحب خویش را می‌شناسد، اما قوم اسرائیل شعور ندارد و خدای خود را نمی‌شناسد... وای بر شما مردم شرور و فاسد که از خداوند مقدس بنی‌اسرائیل رو گردانده و او را ترک گفته‌اید... آیا به اندازه کافی مجازات نشده‌اید (اشعیا، ۱: ۵-۲).

اسرائیل از... بت‌هایی که به دست انسان ساخته شده، پر گشته است. مردم اسرائیل بت‌ها را پرستش می‌کنند و کوچک و بزرگ جلوی آنها زانو می‌زنند (اشعیا، ۲: ۸-۷). چرا هنگامی که به نجاتتان آمدم مرا نپذیرفتید؟ چرا هنگامی که صدایتان کردم پاسخ ندادید؟ آیا فکر می‌کنید من قدرت ندارم شما را آزاد کنم؟ با یک اشاره دریا را خشک می‌سازم و... (اشعیا، ۵۰: ۲).

ای مردم فکر نکنید که خداوند ضعیف شده و دیگر نمی‌تواند شما را نجات دهد. گوش او سنگین نیست؛ او دعا‌های شما را می‌شنود. اما گناهان شما باعث شده او با شما قطع رابطه کند و دعا‌های شما را جواب ندهد (اشعیا، ۵۹: ۱-۲).

قوم خاص خودم که تمام مدت آغوشم برای پذیرفتن آنان باز بوده است، نسبت به من یاغی شده‌اند و به راه‌های کج خود می‌روند... در قربانگاه‌های باغ‌هایشان به بت‌های خویش قربانی تقدیم می‌کنند و برای آنها بخور می‌سوزانند. شب‌ها به قبرستان‌های داخل غارها می‌روند تا ارواح مردگان را پرستش کنند (اشعیا، ۶۵: ۲-۴).

ای قوم اسرائیل، چرا پدران شما از من دل‌کنند؟ چه کوتاهی در حق ایشان کردم که از من رو برگرداندند و دچار حماقت شده، به بت‌پرستی رو آوردند؟ گویا فراموش کردند این من بودم که ایشان را از مصر نجات داد... (ارمیا، ۴: ۴-۶). می‌بینی اسرائیل خیانتکار چه می‌کند؟ مثل یک زن هرزه که در هر فرصتی خود را در اختیار مردان دیگر قرار می‌دهد، اسرائیل هم روی هر تپه و زیر هر درخت سبز بت می‌پرستد... یهودا... نیز مرا ترک کرده تن به روسپی‌گری داده و به سوی بت‌های سنگی و چوبی رفته است... (ارمیا، ۳: ۸-۷).

خداوند می‌فرماید: «مردم اسرائیل و مردم یهودا به من خیانت بزرگی کرده‌اند؛ ایشان مرا انکار کرده و گفته‌اند: خدا با ما کاری ندارد! هیچ بلایی بر سر ما نخواهد آمد... انبیا همه طبل‌های تو خالی هستند و کلام خدا در دهان هیچ یک از ایشان نیست؛ بلایی که ما را از آن می‌ترسانند، بر سر خودشان خواهد آمد!» (ارمیا، ۵: ۱۱-۱۳).

آیا قوم من از بت‌پرستی شرم‌نده‌اند؟ نه، ایشان هرگز احساس شرم و حیا نمی‌کنند! از این رو من ایشان را مجازات می‌کنم و... (ارمیا، ۶: ۱۵)

پس تو ای ارمیا، دیگر برای این قوم دعای خیر نکن... مگر نمی‌بینی در تمام شهرهای یهودا و در کوچه‌های اورشلیم چه می‌کنند؟ بین چطور بچه‌ها هیزم جمع می‌کنند، پدرها آتش می‌افروزند، زن‌ها خمیر درست می‌کنند تا برای بت «ملکه آسمان» گرده‌های نان بپزند و برای سایر خدایانشان هدایای نوشیدنی تقدیم کنند... (ارمیا، ۷: ۱۶-۱۸).

اینها صرفاً نمونه‌هایی بود که مشابه آنها در عهد قدیم بسیار زیاد است. با مطالعه آنها فهم نسبت‌هایی که قرآن به یهودیان می‌دهد آسان‌تر می‌شود. مفسران تلاش می‌کنند که بگویند چگونه قرآن مجید عمل یا سخنی را به کل یهودیان نسبت می‌دهد؟ اما خود عهد قدیم اموری مشابه یا بدتر را به راحتی به کل قوم اسرائیل نسبت داده است.

کتاب‌نامه

قرآن مجید

کتاب مقدس، انتشارات ایلام

کتاب مقدس، ترجمه تفسیری

ابن عباس، تفسیر ابن عباس، بی‌تا.

اسپینوزا، باروخ، «مصنف واقعی اسفار پنج‌گانه»، ترجمه علیرضا آل‌بویه، فصلنامه هفت

آسمان، ش ۱، زمستان ۱۳۷۸.

ا. گریدی، جوان، مسیحیت و بدعت‌ها، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، قم: مؤسسه فرهنگی

طه، ۱۳۷۷.

الدر، جان، باستان‌شناسی کتاب مقدس، ترجمه سهیل آذری، انتشارات نورجهان، ۱۳۳۵.

ا. هیوم، رابرت، ادیان زنده جهان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ

اسلامی، ۱۳۶۹.

پیترز، اف. ئی.، یهودیت، مسیحیت و اسلام، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و

تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.

جنابدی [گنابادی]، الحاج سلطان محمد، تفسیر بیان السعاده فی مقامات العبادة، بیروت:

مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.

ا. گهن راب، گنجینه‌ای از تلمود، ترجمه امیر فریدون گرگانی، تهران: ۱۳۵۰.

رابرتستون، آرچیبالد، عیسی اسطوره یا تاریخ، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات

و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸

رشیدرضا، محمد، المنار، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۴۲ق.

زمخشری، ابی‌القاسم جار الله محمود بن عمرو، الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون

الاقاویل فی وجوه التأویل، بیروت: دارالمعرفه للطباعة و النشر.

سالتز، آدین اشتاین، سیری در تلمود، ترجمه باقر طالبی دارابی، قم: مرکز مطالعات و

تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۳.

طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، قم: جامعه مدرسین، بی‌تا.

طبرسی، ابی‌علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفه

للمطبعة و النشر، ۱۹۸۸.

فخر رازی، محمد، تفسیر الفخر الرازی، المشتهر بالتفسیر الکبیر و مفاتیح الغیب، بیروت:

دارالفکر، ۱۴۰۵ق.

کیوپیت، دان، دریای ایمان، ترجمه حسن کامشاد، تهران: طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۶.

لاهیجی، بهاء‌الدین محمد بن شیخ‌علی الشریف، تفسیر شریف لاهیجی، تهران: شرکت چاپ و انتشارات علمی، ۱۳۶۳.

لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسریان، تهران: نشر و پژوهش فرزندان‌روز، ۱۳۸۰.

مجتهد شبستری، محمد، هرمنوتیک، کتاب و سنت، تهران: طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
میلر، و. م، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ترجمه علی نخستین، انتشارات حیات ابدی، چاپ دوم، ۱۹۸۱.

Eliade, Mircea (ed.), *The Encyclopedia of Religion*, New York: Macmillan Publishing Company, 1987.

Cohen, Arthur A. and... (ed.), *Contemporary Jewish Religious Thought*, London: Collier Macmillan Publishers, 1987.

Encyclopedia Judaica, Jerusalem, 1982-1987.



شوریه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی